

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

مولانا امرالدین بطحا

۲۳ می ۲۰۱۷

مطالعه عقلانی و بی واسطه، راهی برای شناخت واهی بودن دین

"سدید صاحب" محترم! سؤال کرده بودید که چگونه یک مولانا می تواند در رابطه با مسایل دینی بینش شک آلود داشته باشد؟ کار خارق العاده ای نیست! دو کار باید بکنید. یکی جلو فعالیت مغز را نگیرید و آن را در یک مسیر معین به جبر مصروف نسازید و دوم تا می توانید اجتماعی باشید یعنی رابطه تان را با صاحبان هر اندیشه ای در اجتماع بر قرار نگهدارید. من این دو کار را کردم. در هر موردی اندیشه کردم و هر چه را از هر کسی که شنیدم با محک عقل ارزیابی کردم و سنجیدم. کتاب ها و تعالیم دینی را نیز بعد از یک دوره بدون دخالت افکار و قرائت های دینی و دنیائی دیگران مطالعه می نمودم. این کار را از نوزده سالگی وقتی که در صنف دوازدهم مکتب بودم بدون این که به کسی ظاهر کنم با احتیاط شروع کردم. محیطی که من در آن زندگی می کردم محیط آرام و مردمان آن همه مسلمانان متدین و سنتی بودند. کمتر کسی دوست داشت غیر از آنچه پدران ما از پدران شان و پدران آن ها از پدران خویش آموخته بودند و سینه به سینه شرح داده بودند چیزی در رابطه با دین و خدا و پیغمبر و قرآن و آیت و حدیث و ملا و مسجد و نماز و روزه و غیره و غیره بیاموزد و بیاموزاند.

در چنین محیطی من هم مانند همه بچه های فامیل های ده قبل از رفتن به مکتب خواندن و نوشتن را در خانه و نزد بزرگان مخصوصاً نزد پدر که خود ملائی بود در مسجد قلعه آموختم. پدر آدم بسیار با انضباط و سخت گیر بود و هنوز چهار و نیم ساله نشده بودم که من را با خود به مسجد می برد و همراه با دیگر بچه ها در دایره ای می نشاند و درس می داد.

در هفت سالگی به مکتب رفتم. درس های دینی را نیز بنا به توصیه و خواهش پدر ادامه می دادم. هنوز شانزده ساله نشده بودم که تمام دروسی را که برای یک ملا ضروری بودند نزد پدرم تکمیل کردم. در بسا موارد وقتی پدر که به پای دردی شدیدی مبتلا شده بود و نمی توانست به مسجد برود وظیفه نماز دادن و تدریس اطفال را که عمدتاً در زمستان ها صورت می گرفت به من محول می کرد.

روزی هوا سرد بود. زمین را برف شب گذشته پوشانده بود. میلی برای قدم زدن در خود احساس نمی کردم. بعد از ادای نماز صبح و رفتن اطفال یک یا دو ساعت در تنهائی مسجد به ذکر و فکر مشغول می شدم. به خلقت آدم و به انسان فکر می کردم. این فکر که دامن ذهنم را سخت چسبیده بود من را به یاد آیت سی سوره بقره انداخت که

حکایت از اراده خدا برای خلق انسان و بیم فرشته ها از شرارت و فساد و تبهکاری های وی داشت و خلاف آنچه خدا گفته بود همان شد که فرشته ها از آن بیم داشتند و آن را پیش بینی کرده بودند.

آیت ۳۰ بقره

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ
ترجمه:

و چون پرودگارت به فرشتگان گفت: من بر آنم تا در زمین، جانشینی قرار دهم،
فرشتگان گفتند: آیا کسی را در زمین قرار می دهی که در آن فساد کند و خون ها
بریزد؟ در حالی که ما با حمد و ستایش تو، ترا تنزیه و تقدیس می کنیم. خداوند فرمود:
همانا من چیزی می دانم که شما نمی دانید.

آغاز تفکر عقلانی و مستقیم یا اندیشه های بدون واسطه من در باره دین و دنیا از همینجا شروع شد. به کسی حال نمی گفتم. مکتب را به پایان رساندم. در یکی از ادارات در مرکز ولایت قندهار مشغول کار شدم. ازدواج کردم. سردار "داوود" سقوط کرد. هشت ماه از حکومت تره کی نگذشته بود که من به پاکستان رفتم و از آنجا به یکی از کشورهای غربی آمدم.

تعالیم سنتی دین از هزار و سه صد و نود شش سال فقط تکرار بحث های مراجع دینی و ابداعات شریعت سازان سوداگر و پرده انداختن بر روی سخنان غیر قابل ادراک و غیر واقعی ادیان است. فرشته ها به خدا می گویند که انسان در زمین فساد می کند و خون ها می ریزند و خدا می گوید شما نمی دانید من می دانم! سخن فرشته ها خطا نبود. انسان از زمان پیدایش، خون ریخته و خون خورده و فاسد بوده و فاسد ساخته است. چه چیزی را خدا می دانست که فرشته ها نمی دانستند؟ چه زیبایی معنوی را خدا در انسان دیده بود که وی را لایق جانشینی خود و مستحق چنان لطف و کرمی می دانست؟ حرف کدام یک به کرسی نشست؟

تقریباً همه شریعت سازان متوجه این گونه سخنان شک آلود هستند ولی جیفه دنیا به حدی این ها را فاسد و از راه راست منحرف ساخته است که به همه دروغ های دین چسبیده اند و برای هر چه مفهوم و معنی نادرست و مخدوش و دور از عقل در قرآن است دلیل تراشی می کنند.

راهی را که من انتخاب کردم در اساس صحیح و قابل اعتماد است. نمی توانم بگویم که چرا حدس و گمان فرشته ها صحیح بود و پیش بینی خدا به حقیقت نپیوست. فهمیدن این مسأله چندان مهم نیست. مهم این است که از آنچه در این حکایت آمده است فهمیده می شود که یا خدای ادیان خدائی نیست که پیروان ادیان صد ها صفت نیکو و مثبت مثل بصیر و خبیر و غیره و غیره برایش ردیف کرده اند یا همه سخنان دین تنها حاصل فعالیت های ذهن انسان هائی بوده است که ما آن ها را پیغمبر می نامیم.